

نهم آذر ماه جشن آذ رگان



فرهنگ ایران را می توان یکی از شادی بخش ترین فرهنگهای جهان بشمار آورد، ایرانیان باستان به دستاویزهای گوناگون جشن در پی جشن می ساختند تا زندگی را سرشار از شور و شادمانی کنند. بجز سوگ سیاوش که پس از اسلام به سوگ حسین دگرگون شد سوگواری دیگری در آیین های ایرانی نمی توان دید.

در فرگرد شانزدهم از ارداویرافنامه که چگونگی جهان پسین را گزارش می کند، با رود سهمگینی رو برو می شویم که گروهی از بزهکاران در آن به رنجی جاودانه دچارند، هنگامی که ارداویراف از ایزد سروش و آذر ایزد که راهنمایان او در بهشت و دوزخ اند در باره چستی این رود و گنهکاری که در آن دست و پا می زنند می پرسد، ایزدان رهنما به او می گویند: این رود از اشک کسانی پدید آمده است که در سوگ مردگان خود گریسته اند، و این پادافره بدکاری آنها است!.

افزون بر ارداویرافنامه، در بند بیست و نهم از فرگرد چهل و سوم، [دادستان مینوی خرد] نیز که از نامه های بجا مانده از فرهنگ پیشا اسلام است گریه و سوگواری زشت و نکوهیده شمرده شده است.

در پوشنه یکم [روایات داراب هرمزدیار] که بدست موبدان زرتشتی در هند نوشته شد، گریه و سوگواری یکی از کارهای اهریمنی بشمار آمده، ولی در برگ برگ هر یک از بُنمایه های بجا مانده از ایران باستان سخن از جشن و شادمانی و شادی پراکنی و مهر گستری و ستایش داده های نیک هستی در میان است.

در داستان آفرینش ایرانی می خوانیم: « هرمزد به یاری آسمان، شادی را آفرید ، بدان روی

برای او شادی را فراز آفرید که آفریدگان به شادی در ایستند.»

در راستای همین جهان بینی شادی بخش بود که شاهنشاه داریوش بزرگ چشم انداز شاهانه، خود را فرا دید ما گذاشت و نوشت: « اهورا مزدا خدای بزرگی است که این زمین آفرید، که آن آسمان آفرید، که مردم آفرید ، و شادی را برای مردم آفرید»

در بستر چنین فرهنگی است که افزون بر جشنهای سالانه مانند نوروز – سیزده بدر - مهرگان، جشن سده - جشن سوری - جشن یلدا - و گهنبارهای شش گانه و دیگر آیین های شادی بخش سالانه، هرگاه که نام ماه و نام روز با هم برابر می شود، جشنی بزرگ آراسته می گردد.

جشن آذرگان



گل آفتاب گردان یا گل آذرگون گل ویژه جشن آذرگان

در روز شمار اوستایی روز نهم هر ماه آذر یا [آتر Atar] نام دارد، آذر یا آتش، یکی از والاترین بُن مایه های هستی در کنار آب و خاک و هواست که زندگی بدون آنها نشاید. آتش در هستی شناسی ایرانی از ارزشی آنچنان والا برخوردار است که او را پسر آهوره مزدا دانسته اند، همانگونه که ایزد بانو اردویسور آناهیتا (ایزد آب) را دختر آهوره مزدا گفته اند.

شایان یادآوری است که رویش و بالش گیاهان و پوشش هستی ما و همه دیگر زیستمندان بسته به خورشید است، و خورشید چیزی نیست جز یک کوره بزرگ آتشفشان، همان که با پرتو افشانی و گرما بخشی بی دریغ خود زیستمایه ما و دیگر جانداران و گیاهان را فراهم می آورد.

آتش از دیر هنگام تا کنون نزد بسیاری از مردم جهان نماد هستی شناخته شده است، یونانیان در

پرستشگاههای خانگی همیشه آتشی افروخته داشتند که شباهنگام رویش را با خاکستر می پوشاندند و هر بامداد پیش از فراشد خورشید خاکسترها را پس می زدند و با چوبهای ویژه خوشبو دو باره بر می افروختند، هرگز لاشه یا چیزهای نا پاک به آن نزدیک نمی کردند.

در هند نیز [آگنی Agni] نام ایزد نگهبان آتش است. آگنی یا آتش، پیک خدایان، پذیرنده گریبان ها [قربانی ها] و میانجی زمین دانسته می شود. اوست که خواست ها و آرزوهای مردمان را به درگاه ایزدان فرامی برد، والاترین خویشکاری آگنی [آتش] این است که مردگان را به جایگاه **یاما** که ایزد مرگ است می رساند تا همیشه جوان، پیر ناشدنی، تباهی ناپذیر، جاودان زنده و کامروا بمانند. آتش بزرگترین ارمغان آسمانی ایزدان به زیستمدان زمینی است و **آگنی** پاسدار آن است. در هستی شناسی هند، آتش همانگونه که همه پلیدی ها را پاک می کند، همه گناهان و لغزش های آدمی را نیز از میان بر می دارد.

آگنی دو چهره و ریختار همانند دارد که نشان دو سرشت نیک و بد آتش اند، یکی سرشت نیک و سودمند و شادی بخش، و دیگری سرشت ویرانگر که نشان خشم ایزدان است.

داشتن آگنی [آتش] یکی از بایسته ترین کارها در آیین پرستش بشمار می رود تا نمازها و نیایش ها را به درگاه ایزدان فرابرد.

آگنی بزرگترین پسر **برهماست** (همانگونه که آذر پسر اهورا مزدا و در مسیحیت **عیسا** پسر خداست) آگنی همراه با **وارونا** و **ایندرا** از توانمندترین ایزدان ریگ ودا شمرده می شوند. نام همسر آگنی [سواها] و دارای سه فرزند به نامهای **پاواکا** **پاواما** و **سوجی** است که نمادهای سه گونه آتش اند، پاواکا آتش بر آمده از آذرخش، پاواما آتش بر آمده از سایش چیزها به یکدیگر و سوجی آتش خورشید است، در پیوند با آدمی این سه نمایانگر روان – جان و پیکرند. آگنی به همراه سه پسر و چهل و پنج سپر پسرانش پدید آورنده ی چهل و پنج آتش سپنتا هستند. می باشند



آگنی خدای آتش هندوان با دو سرشت نیک و بد

در گرامی نامه اوستا هم (یسنا ۱۷) از پنج گونه آتش نام برده شده و به هر یک جداگانه درود فرستاده شده است:

نخست: آتش [**برزی سونگه** Berezisavangha]، آتش بسیار شایان ستایشی که در سرای درخشان مینو، در پیشگاه دادار آفریدگار می سوزد و چهره و رخساره جهان را نو به نو می کند. آسمان و زمین و پری آنها بیارمندی این آتش کالبد هستی پذیرفته اند. آتش آتشکده ها پرتویی از فروغ این آذر مینوی هستند. در برخی از نامه های کهن ایرانی مانند زاد اسپرم آن را **پاسبان خفتگان و یاور ایزد سروش** نیز دانسته اند.

دوم: آتش [**ووهو فریان** Vohu Fryana] همان آتش سرشتی یا غریزی است که در کالبد آدمی و جانور فروزان است، جهش و جنبش مردمان و همه دیگر زیست‌مندان بر آمده از این آتش است. با فرو خفتن این آتش، چراغ زندگانی آدمی و جانور خاموش می شود. در برخی از نامه های کهن ایرانی آنرا دوست دار نیکی و پاک سرشتی نیز گفته اند.

سوم: آتش [**اوروازیشت** Urvazishta] سومین آتش از آذران پنجگانه که آن را به چم شادی بخش ترین و رامش دهنده ترین دانسته اند، رویش و بالش گیاهان از این آتش است.

چهارم: آتش [**وازیشت** Vazishta] آتش آسمانی، به چم سود رسان و پیش برنده، همان آتش جهنده پی که از گرز تیشتر ایزد باران شراره می کشد و دیو خشکی و دیگر دیوان را می رماند.

پنجم: آتش [**سپنیشت** Spenishta] به چم ورجاوند ترین، و آن آتشی است که در [**گرو دمان** Garo demana] یا سرای درخشان مینو در پیشگاه اهورا مزدا می سوزد. کار جهان از این آتش سامان می پذیرد. میان این آتش و آتش برزی سونگه همانندی بسیار هست.

در [ریگ ودا]ی هندوان و اوستای ایرانیان نام پیشوای دینی هر دو گروه آریایی [**آتره ون** Athravan] است که برای نگاهیانی آتش بر گمارده می شوند.

برهمنان نیز در خانه های خود هنوز هم آتشگاههای کوچکی دارند که شبانه روز آتش خوشبورا در آنها زنده نگه می دارند، آنها نیز مانند ایرانیان و یونانیان تنها چوبها و یا دیگر سوختنی های خوشبورا پیشکش آتش می کنند. آتشی که در آتشگاه های همگانی و یا آتشگاه های خانگی این مردم می سوخت و می سوزد، از جنس و سرشت برتری است، آتش پاکی است که جز با اجرای آیین های ویژه افروخته نمی شود، تکه پی از هستی مینوی است که افزون بر درخشندگی و گرما بخشی، جان و روان و اراده و اندیشه هم دارد و کارهای جهان را سامانی شایسته می بخشد! به سخن دیگر می توان گفت که گوهر آتش و گوهر زندگی نزد بسیاری از مردم جهان این همان دانسته شده اند.. هر جا که آتش هست زندگی هست و آنجا که آتش نیست نا زندگی است!.

آتش عشق است کاندر نی فتاد

جوشش عشق است کاندر می فتاد

آتش است این بانگ نای نیست باد

هر که این آتش ندارد نیست باد!

در افسانه های یونان نیز آتش از جایگاه بسیار ورجاوندی بر خوردار است، داستان شورانگیز **پرومتئوس** نشان دهنده والامندی آتش در هستی شناسی یونان باستان است.

در داستان آفرینش یونانی **پرومتئوس** Prometheus از خویشان بسیار نزدیک زئوس خدای خدایان و

آفریدگار مردمان است، او آدم نخستین را با خاک رُس ساخت (نگاه کنید به افسانه آفرینش آدم در دین های ابراهیمی). زئوس سرور ایزدان، از همان آغاز از این آدم که ساخته دست **پرومته** بود خوشش نیامد، از این رو در آیین جشن گریان «**عید قربان**» (که هنوز هم همه ساله به همان شیوه از سوی مسلمانان در مکه انجام می پذیرد) بهره پی به مردمان نمی داد.

در یکی از این جشن ها، پرومتئوس که خود آفریدگار مردم بود، از راه فریب زئوس در آمد تا بهره یی از گوشت گریبان را به آدمی برساند، پس پیکر جانور سر بریده را دو بخش نمود، گوشت و دل و جگر را در زیر پوست پنهان کرد و بخش دیگر را که استخوان ها و روده ها بودند با چربی جانور پوشانید و سپس به زئوس پیشنهاد کرد که یکی از این دو بخش را برای خود بردارد و بخش دیگر را برای مردمان بگذارد، زئوس که فریب چربی ها را خورده بود بخش استخوانی را برداشت، ولی هنگامی که دانست پرومتئوس او را فریب داده است بر آن شد که مردم را از **گوهر آتش** بی بهره بگذارد!

پرومتئوس که نمی توانست روزگار بد هنجار مردم را ببیند و آرام بنشیند، در اینجا نیز بیاری مردم شتافت و پاره یی از تخم آتش را از گردونه خورشید ربود و آن را در شاخ درختی (برخی گفته اند گیاه ریواس) پنهان کرد و دور از چشم زئوس به زمین آورد و به دست مردمان سپرد تا زندگانی خود را هنجاری شایسته بخشند.

زئوس هنگامی که دانست پرومتئوس، پنهان از دید او تخم آتش را فرا دست مردمان گذاشته است، به خشم آمد و کینه پرومتئوس و مردمان ساخته دست او را به دل گرفت و برای کینه جویی از مردمان پاندور (حوا) را آفرید، که نخستین زن در افسانه های یونانی است، و به ایزدان فرمود که هر یک به اندازه دانش و توانش خود او را به زیبایی - چاره اندیشی - کاردانی و چیره دستی آراسته بگردانند! هرمس دروغ و فریب و نیرنگ را در سرشت او جا داد، هفائستوس پیکر او را همانند ایزد جاودانگی زیبا بساخت و زئوس به او فرمود تا به میان مردمان رود و نژاد آدم را که پرومتئوس آتش آسمانی را به آنها داده بود از راه به در کند.

از آن سو برای گوشمالی پرومتئوس، او را با زنجیری ساخته شده از پولاد در کافکاز [قفقاز] به بند کشید و شاهینی را فرمود که جگرش را بخورد، هرگاه که جگر پرومتئوس خورده می شد، بی درنگ جگر دیگری در جای آن پدید می آمد تا رنج پرومتئوس هرگز به پایان نرسد.



پرومتئوس و شاهین جگر خوار

زئوس سوگند خورده بود که پرومتئوس را جاودانه در بند نگهدارد، ولی روزی هراکلس (هرکول) پسر زئوس از آن پیرامون می گذشت، آن شاهین جگر خوار را بدید، تیری به سوی او پرتاب کرد و شاهین را بکشت، پرومتئوس بدست پسر زئوس از آن رنج جاودانه رهایی یافت.. زئوس از این پیشامد که مایه سربلندی پسرش را فراهم آورده بود شادمان گشت ولی برای آن که سوگند خود را پاس بدارد پرومتئوس را وا داشت که تکه سنگی از کوه کافکاز بر دارد و آن را بجای نگین در یک انگشتری که از پولاد همان زنجیر ساخته شده بود بنشانند و همیشه بر انگشت خود نگهدارد.

ایرانیان نیز همانند بسیاری از دیگر مردم جهان آتش را بُن زندگی شناختند و در پاکیزه نگهداشتن و پاسداری از آن بسیار کوشیدند. چگونگی شناخت آتش در شاهنامه فردوسی چنین گزارش شده است:

یکی روز شاه جهان سوی کوه
گذر کرد با چند کس همگروه
پدید آمد از دور چیزی دراز
سیه رنگ و تیره تن و تیز تاز
دو چشم از بر سر چو دو چشمه خون
زدود دهانش جهان تیره گون
نگه کرد هوشنگ با هوش و سنگ
گرفتش یکی سنگ و شد پیش جنگ
به زور کیانی بیازید دست
جهانسوز مار از جهانجوی جست
بر آمد به سنگ گران سنگ خُرد
همان و همین سنگ بشکست خُرد
فروغی پدید آمد از هر دو سنگ
دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ
نشد مار کشته ولیکن ز راز
پدید آمد آتش از آن سنگ باز
هر آنکس که بر سنگ آهن زدی
از او روشنایی پدید آمدی
جهاندار پیش جهان آفرین
نیایش همی کرد و خواند آفرین
که او را فروغی چنین هدیه داد
همین آتش آن گاه قبله نهاد
بگفتا فروغی است این ایزدی
پرستید باید اگر بخردی
شب آمد برافروخت آتش چو کوه
همان شاه در گرد او با گروه
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد
سده نام آن جشن فرخنده کرد
زهوشنگ ماند این سده یادگار
بسی باد چون او دگر شهریار
کز آباد کردن جهان شاد کرد

جهانی به نیکی از او یاد کرد

مسعود سعد سلمان، سخن پرداز پارسی گوی، در پاره پی که برای نام ماه‌های ایرانی سروده، دربارهٔ آذر ماه می‌گوید:

ای ماه، رسید ماهِ آذر
برخیز و بده می‌چو آذر
آذر بفروز و خانه خوش کن
ز آذر صنما به ماه آذر

و دربارهٔ روز آذر گفته است:

ای خرامنده سرو تابان ماه
روز آذر می‌چو آذر خواه
شادمان کن مرا به می‌که جهان
شادمان شد به فر دولت شاه

جشن آذرگان از گروه جشنهای آتش و یکی از گرمی‌ترین جشنهای ماهانه ایرانی است.

در پایان این گزارش بجا خواهد بود که نگاهی هم به آتش‌نیايش داشته باشیم تا از چگونگی برخورد نیاکان فرمندان با این گرمی‌ترین شالودهٔ هستی‌آشنایی بیشتری پیدا کنیم:

ستایش پاک ترا باشد، ای آتش پاک‌گهر، ای بزرگترین بخشودهٔ اهوره مزدا، ای فروزه پی که در خوری ستایش را، می‌ستایم ترا که در خانهٔ من افروخته پی، سزاواری ستایش و نیایش را. برابر تو می‌ایستم برای نیایش، با همهٔ آیین‌های دین: به دستی برسم [شاخه‌های نو بریده از درخت انار] و به دست دیگر چوب خوش‌بوی حُشک، که زبانه اش روشن، و سوزشش پراکند بوی خوش را، و تو ای سزاوار ستایش، بهره مند شوی از درخشندگی آن، به هنگام سوختن و بوی خوش آن.

به نگاهیانی تو، بایستی پارسایی آراسته و با دانش و هنگ گماشته باشد، که بسراید برای تو این ترانه را: تو ای آتش اهورا مزدا، تو ای جلوه‌گاه آن بزرگترین سزاوار ستایش، فروزان باش در این خانه، همواره پرتوت با زبانه‌های سرخ فام رخشنده باشد در این خانه، همیشه و همیشه تا زمان بی‌کران. تو ای ایزدی که نزدیک‌ترینی به اهورا، کام‌ها و خواست‌های ما را بر آورده ساز، آرزوهایمان را که از زبان بر می‌آید با زبانه‌های آسمان سایت همبستر بساز، تا کامیار شویم.

آرامش و آسودگی را پیشکش ما بساز، آسودگی در زندگی، فراخی در روزی، پاکی و استواری در دین، گفتاری رسا و آوایی خوش، و از پس آن دانش، دانشی که به سوی زندگی خوش و بهتری راهبرمان گردد. ببخشای به ما بهترین رفتار و کنش را، که دلیر و پیکارنده و نیرومند باشیم، که با قَر و هنگ باشیم، که در پرتو دانش راه سپاریم، که در خانه‌های ما فرزندان زورمند و زیبا پیکر و گویا و رزمنده در راه کشور، با هوش و دانش، و اندیشه و گفتار و کردار نیک زاده شوند، که در یابند خانه و خانواده و دهکده و کشور ما را.

ای ایزد بزرگ، ما را همواره دریاب، ببخشای به ما آنچه را که کامیاری دهد، آنچه را که رستگاری دهد و به روزی و بهزیستی آورد، بهره مند کن ما را از بهترین زمین‌ها، که در آن خانه‌های پُر آسایش بر پاسازیم، و دریاب روان ما را که آرامش داشته باشیم، و راه پاک پارسایی را بسپریم.

در مهراب خانواده، در آتشگاه آتشکده، آتش روشن و تابندهٔ اهورایی زبانه می‌کشد و نیایشگران به درگاهش سرود می‌خوانند، و او خواستار است تا بهترین چوب خوشبوی خشک را بر بسترش نهند و درودش گویند با برسم در دست گرفته و هوم آمیخته به شیر. آنگاه است که نیایش‌کنندگان به گوش جان می‌شنوند آوای آرامش بخش آتش را که:

بر خوردار باشید از خواسته و دارندگی، دشت هایتان پُر باشد از انبوه گله های گاو و گوسپند، چونان زمین هایی که بر سینه گاهاشان از درختان و گیاهان، بیشه های انبوه پیدا شده .

بر خوردار باشید از اندیشه پی روشن، و هوشی سرشار و آزادگی و سرافرازی، و نیرومندی و دلیری، بر خوردار باشید از دشت های انبوه و بهره دهنده، و از خانه های گسترده و زیبا و پُر آسایش، که آوای فرزندان دلیر از آنها برخیزد، که آرامش بخشد شما را و کشور را.
چون نیایش کنندگان با گوش جان این چنین شنیدند، ایزد بلند پایه را برای واپسین بار چنین نیایش کنند:

درود و ستایش به تو، ای آتش اهورا مزدا، می ستایم این روشنی پاک و درخشان را، اینک که به ما آشکاری، توان و نیرویمان بخشای تا بهترین اندیشه و گفتار و کردار را داشته باشیم، یاریمان ده که با بدی و زشتی و دروغ پیکار کنیم، روان ما را پالوده بگردان از بدی و راه بی فرجام، تا شایسته پرستش اهورای بزرگ باشیم .